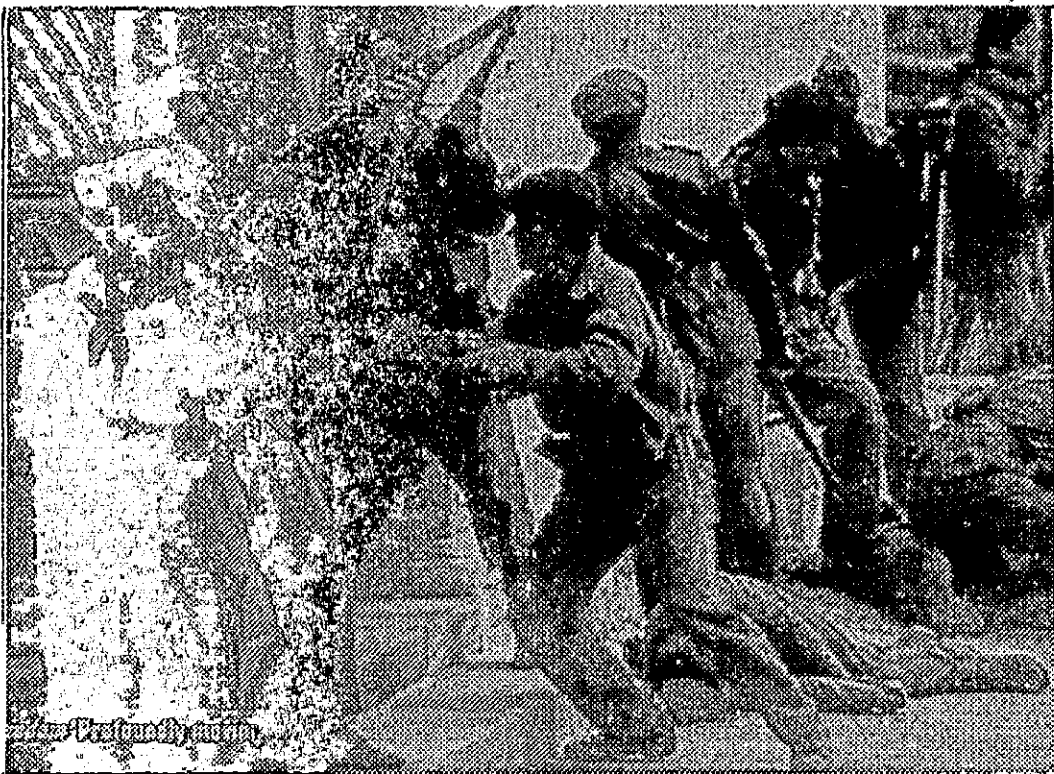


# ماست فیلمسازی سیاسی نداریم

کن لوچ و فیلم تازه

الیزابت فولر تن  
ترجمه: فریبا عبادی



هیچ کس نمی‌تواند کن لوچ فیلمساز انگلیسی را متهم به ساختن فیلم‌های عافه‌پسند و احساساتی کند. در تازه‌ترین اثر حماسی سیاسی او «آواز کارلا Carla's song» یک رقصنده اتوبوس اهل گلاسکو، یک رقصنده نیکاراگوئه‌ای و یک مأمور سابق سازمان سیا به درون جریان‌ات و تحولات جنگ داخلی دهه ۱۹۸۰ نیکاراگوئه می‌افتند. این جنگ داخلی بین ساندنیست‌های انقلابی و شورشیان کنترا جریان داشت.

لوچ که در طول ماه‌های گذشته برای معرفی و تبلیغ فیلم به کشورهای مختلفی سفر کرده است، می‌گوید هدف از ساختن تازه‌ترین اثرش نمایش صادقانه اعمالی است که شورشیان تحت کنترل آمریکا علیه مردم و جامعه نیکاراگوئه انجام دادند.

در یک مصاحبه لوچ گفت: «جنگ کنترا، در سطحی وسیع یک جنگ مخفی و اعلام نشده بود، چرا که آمریکاییها آدم بد ماجرا بودند. به همین دلیل است که آمریکاییها و طرفدارانشان دوست ندارند زیاد درباره این موضوع صحبت بشود.»

لوچ که در فیلمهایش به مسائل مختلف طبقه کارگر و متوسط جامعه (و بخصوص جامعه انگلیس) پرداخته، صداقتی در تعریف قصه‌هایش دارد که باعث عدم آرامش تماشاگران می‌شود. او در فیلمهایش به پیروی از کلیشه‌های روز درصدد دنباله‌روی از خواسته‌های بینندگان خود نیست.

او می‌گوید: «وقتی تو در باب چیزی آشنایی داری، می‌توانی درباره‌اش صحبت کنی. همیشه نوعی احساس مسئولیت در وجود تو هست و نمی‌توانی از دست آن فرار کنی.»

در آهنگ کارلا یک راننده اتوبوس اهل گلاسکو به یک رقصنده نیکاراگوئه‌ای دل می‌بندد. بزودی مشخص می‌شود این زن برخلاف آنچه قبلاً فکر می‌شده، یک مبارزه راه آزادی است. آن دو راه سفر را پیش می‌گیرند تا به کشور زن بروند. بزودی در اثر حمله کنتراها، زن و مرد از هم دور می‌افتند. مرد تلاش خود را برای پیدا کردن زن شروع می‌کند.

لوچ که به عنوان فیلمسازی که مسائل اجتماعی را در فیلمهایش مطرح می‌کند معروف شده، در این فیلم قصه‌ای صریح و وحشت‌آور از واقعیت‌های جنگ را تعریف می‌کند. تلاش او دوری جستن از دروغ است، هر چند که در عین حال سعی دارد تأثیر قاطع خود را بر تماشاچی

بگذارد. در یک کلام این فیلم هم مثل کارهای قبلی فیلمساز سخت و خشن است، اما تاریک و تلخ‌اندیش نیست و شوخ طبعی خاص خود را دارد.

ریف راف (۱۹۹۱) او درباره گروهی از کارگران صنعتی بود که توسط کارفرمایان خود، در دهه ۹۰ در پایان دوران نخست‌وزیری مارگارت تاچر استعمار می‌شوند. لیدی پرو لیدی پرو (۱۹۹۴) بر روی یک مادر تنها که در زیر خط فقر زندگی می‌کند فوکوس می‌کند. به اعتقاد منتقدان سینمایی انگلیس هر دو فیلم تصاویری صادقانه از زندگی طبقه کارگر و زحمتکش انگلستان ارائه می‌دهند.

سنگهای بارانی (۱۹۹۳) شاید یکی از معمولی‌ترین فیلمهای لوچ تا به امروز باشد. این فیلم شمعی فانتزی‌وار درباره پدری گاتولیک است که در تلاش کسب معاش برای اعضای خانواده‌اش است. کوشش او برای خریدن لباسی گران‌قیمت برای دخترش، مسائلی تازه در زندگی آنها پدید می‌آورد.

زمین و آزادی (۱۹۹۵) قصه جنگ داخلی اسپانیا را به تصویر می‌کشد. فیلم نخستین اثر لوچ بود که به بیان یک موضوع بین‌المللی می‌پردازد و اختصاص به جامعه انگلیس ندارد. در دورانی که رژیم فاشیست فرانکو مردم آزادخواه را به خاک و خون می‌کشد، مدافعان بین‌المللی آزادی برای کمک به انقلابیون راهی اسپانیا می‌شوند. یک کارگر جوان انگلیسی که بایبیکاری روبروست برای دفاع از آزادی به جبهه مقاومت کنندگان می‌پیوندد. در آنجا او نکات تازه‌ای درباره زندگی، جنگ، عشق و آزادی می‌آموزد.

شیوه کار لوچ تلفیق بازیگران حرفه‌ای و تازه‌کار است. او همیشه با یک فیلمنامه ابتدایی - که بسیاری از نکات در آن بازگو نشده است - کار می‌کند. وی اشاره می‌کند: «هدف از این نوع انتخاب این است که بازیگران بتوانند راه خودشان را پیدا کنند و درک کنند که چه کسی هستند.»

لوچ مهمترین نکته در تولید آهنگ کارلا را در این می‌داند که به نیکاراگوئه‌ایهای معمولی فرصت ابراز عقیده داده است. در فیلم صحنه‌ای وجود دارد که در یک اتوبوس می‌گذرد. در این صحنه مردم بومی منطقه سوار بر اتوبوس در حال رفتن به مسیرهای خود هستند. آنها درباره مسائل سیاسی جامعه خود صحبت می‌کنند و دیدگاه‌های خود را بیان می‌کنند. انکار در یک لحظه آنها

فراموش کرده‌اند که دوربین فیلمبرداری لوچ در حال تصویربرداری از آنهاست.

کارگردان می‌گوید: «دهقانان در نیکاراگوئه فقیرترین آدم‌ها هستند. آنها بیشتر از هر کس دیگری توسط کمپانیهای آمریکائی مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. برای فیلمبردای این صحنه به آنها گفتم «ما دوست داریم حرفهای شما را بشنویم، ما طرفدار حقوق شما هستیم. جلب اعتماد آنها نکته مهمی بود.»

لوچ قصد دارد بعد از این فیلم به سراغ کارگردانی یک مستند برود. لوکیشن او بندر لیورپول خواهد بود. سال قبل در این محل حوادث زیادی رخ داد که لوچ مایل است آنها را روی نوار سلولوئید ضبط کند. بجز این او می‌خواهد دو فیلم بلند سینمایی بسازد که وقایع اولی در گلاسکو و دومی در منچستر رخ می‌دهد.

او انتقاداتی را که می‌گوید فیلمهایش از یک دیدگاه کاملاً سیاسی با مسائل برخورد می‌کنند، رد می‌کند: «فیلمها خیلی خسته کننده می‌شوند اگر قرار باشد که فقط «پیامی» را منتقل کنند. در فیلمهای من کاراکترهای مرکزی در یک پس زمینه اجتماعی زندگی می‌کنند. در این حالت قصه فیلمها کمی حال و هوای سیاسی می‌گیرند.»

با این حال او شک دارد که بتواند فیلمی با حال و هوای هالیوودی بسازد و در صدد تولید یک اثر پرفروش که هدفش سرگرمی محض باشد، نیست. «این نوع فیلمها مثل مکدونالد هستند و تنها توانایی بازگشت سریع و زیاد سرمایه را دادند.»

لوچ سال ۱۹۲۶ در شمال انگلستان به دنیا آمد. او که به سختی توانست کار در رشته مورد علاقه‌اش سینما را دنبال کند، نزدیک به دو دهه است که به صورت یکی از فیلمسازان مطرح انگلستان درآمده است. سنگهای بارانی او سال ۹۳ جایزه ویژه هیأت داوران جشنواره کن را گرفت. ریف راف هم سال ۹۱ دریافت جایزه بهترین فیلم سال اروپا شد.

لوچ در پایان گفتگو می‌گوید: «مردم انگلستان به موضوعات اجتماعی علاقمندند، اما ما چیزی به نام سنت سینمای سیاسی نداریم. مردم وقتی می‌خواهند به سیاست بپردازند به سراغ فیلمهای مستند و یا روزنامه‌ها می‌روند.» □